

سیب و شربت ریاس لیمون تشرب نمون بودی و بای مفید میشود و این همه شبانی
 لطیفه اگر چه در جل حکم عقاود از دیگر شبانها خواهم رسانید و پیاز معروف بصل عنبری
 بواسطه باداخی لفت سکوم بشا بهت تریاق است انهم در پهلوانها ده باشند بیاسخ و نمود
 که من نیانم + بییت + حاجت لیمون غار و اش شیخ + ترشی و دیش کفایت میکند
 آن سیاه جوده سیاه دل حرمت اسلام عزت جناب حدیث و رجب الاقرا م بیح لیمون
 میباشند شبانی سبر که اندوده کرده صبح برقرار است و آفرود که من خبر رفتن بیح
 نیدانم حضرت سکندر منش گفته و باد خطایا خستند که بدرا ان شمار مثل ماه از خورشید
 اجده و ما کنشی و ترقی حاصل شده و ترقیری و ملکی و ترقیری و قلاعی و تصدیری که نور القمر
 مستفاد من نور الشمس و شامی پذیرد که این فضیلت و تسلط از نفس شما است بیان دیوار
 که بخیای آفتاب سفید نماید و چون به مخرج + ارجعی فرمود نور آفتاب به پیش دیوار
 هم چنان سیاه و بی الوان باقیست و همه شفاق در صورت صدق و خلوص اتحاد شما
 بود و هر گاه از شما نبض و شفاق بظهور رسید ما نور اقبال خود را بخود کشیدیم بر آئینه شما را
 مثل القمر قدر نامه منازل حتی عاود کما سورجون القدیم بحاق و بال کاستن است ما که در هر زمان
 و مکان استصمام عبودة الوثقی عنایت و عطا جناب اب منان داریم و این خلیفه
 الله که توکل علی الله اذ باء او بویده متعال استظها فرموده این کلام دعا خواندند الهی است
 ربی و ملک حبیبی نعم الرب ربی و نعم حسب حبیبی نصر من قشار و انت العزیز الرحیم
 + بییت + خرمه و فای تو که محلول گزود + هر چه که بستم سوس بود بودی + و ان

استفاد نشانه در خاصه که شرفخانه اقبال این ماه اقبال است جلوس فرموده با پنج قطعه
 دارالاماره سایه فرخی تمام و علم میونی بزفر آختند آن دیو سیاه تیره آخر خیزه سرکاره
 که عبارت از مکان توطن اوست تبارخ نسبت سیوم ماه شعبان فی سن یک هزار و صد
 چهارده زحمت رحمت بر پشت در کج حلت اداخت و باغی که نخبه بخش جابز و میاوست
 بود مضمون ابی در استکبر اداخت و در تدارک زویب زانخت بعضی و ابوسان مردم ارذر
 نا تجربه کار و فرای عمر اعیان برسم زن خویش دتبار دکنده شمش سپاه موجب لوازم
 ایشام و علامت سرگون بر لغزشت حضرت مخدوم صاحب کیوان فیت از صمود در خیره
 سوزن نیک بر ابرامیزان خردنه بناده بلا تمهل بحسبت کثیر و جم غفیر از شکران شکر بر
 خان پیوستند و ساطع در کیر و حکم تفنگ تیر را امام شدند حضرت سر ایاصلت تدبیر
 تاج محمد خان حامالی سلطان لیکلی مرزا محمد بیگ غلام خاصه خود را بقابل اینها
 فرودند که با فواج جاگیر خوار اقطاع جنوبی بجانب شان کراجهتاد بر میان جان بسته
 سدر راه باشند که مثل یا جوج رخنه کزده مبادا نخبه بخش با جوج طبع و غیره صبی بشمال
 بیامیزند و سه ایاصلت و ذکا گسین بهار را که از ابتدا برگزیده اهل صفاد براس
 امر مشاوریه و تسویه آرا کسابق مامور بهاد و پور در وقت حضرت سکندر زمانی در باب
 صاحبزاده عالی تبار فتح نصیب ظفر یا رکت بیدار عبد اللہ خان با امرای دست فرمودند
 که ما ولایت عهد را مکارم نسب در حسن حسابین بچند دیده در دل این بخشیدیم و بخش
 بزور خدا بخش میخواند که عروس این تبار در خوش کشد و این امر منحصر تا باید رعایت است

ایست جل شانه به بیت به سکندر را نمی بخشند آبی به زور و زور میر نیست اینکار به
حال مصلحت در آن کار دیدیم که ارسال به پور فرماییم و بخشش بیازماییم به معرعه به
نایاب کار خواهد و میلش کند باشد به حضرت صاحبزاده فریدون فر که در بهاد پور رسید
مقابلین ضحاک طبع در منی که بماندم صورتی دیگر گزید و در ظاهر موقوف بوقت و سبب
دلاله سلامت برای از حضور بکالات لمان موز که خدایار خان غلیری در حرم خان ترمیزی که
حاضر خدمات کند دیگر شکر از افغانان نوجوان رستم توان شیر زور کیوان شیان ملازم کرده
دفعه بدفعه رسول بهاد پور گرد آید و خدا بخش مع صاحبزاده واحد بخش خان جمال خان
مع کهرانیان حاصل پور مع ابوالخیر تمام ایل خیر و ربه در غنی محمد خان که نجای نشت
ماند و محمد رمضان خان که مشرف بجنوب صاحبزاده بخت معور محمد عبداللہ خان بود و دیگر
بسی قوم داد و پوتره چه طلبانی و اجرانی و حسنانی و سواى آن خردزیره که نان ربا و دلم
خوراند به جو مع در دحام بر بهاد و پس آمده در باغ سرکار که بر در چو ل متصل است بکرات
مترکات محمد بهاد بخان اول و محمد مبارک خان علیها التحزان است و ایرد این ابوالخیر
کهرانی اگر چه در ظاهر دشمنان است لیکن طمش در حد و قسم صلاح خام و بخت
سازین در احوال رفتار در اخبار حرکت و سکون مخالفین بفضلا و سوا تر زبان کا
خدمتکار خود مودع خدمت حضرت صاحبزاده در سنای دست می نمود و از طرف خوب
حضرت محمد مصاب که منظر جلای در تقدیم مراسم جدال و قتال که کمال استحصال
داشتند حاجی خان سنگ سیاه را بدو دست اجبار بر پا کرده بگل شیرینی تمام و گیر

بی تا بل بر سر جنگ شدند محاربه شدند و مقاتله نمودند و در آن طرفین در آذربایجان
 و سنجین و نورد و استخر و در شمشیر زنی و تیر افکنی و در شکنی علامات قیامت پدیدار شد
 ز بس خون که گروان در خاک و چو گرو در سینه کشین گشت خاک و قضا در تاج محمد
 خان بر جانی گوی نبودن خورده بقیما در جا نداد و سلطان یکی محمد بیگ گروان بود که
 پشت کرده گریخته خاک عار بر سر روزگار خود انداخته شکر بسیار رضای در سبب و سبب آن
 تلف شد حاجی خانرا صولت و دولت خداوندی ترسایند و او بماندم عنان در دیده مقبر
 خود راجد حضرت مخدوم الملک بخش خون و علیان خون بدون صوابید عقل را کل
 همچون گفته و تحریف بعضی جوان فزاجان گشته بخت خود در آنگون ایضا کرده
 سرخیل لشکر یاری با سر شور و رنگون و خدایش ذوقتون گردیده چنانچه مظهر اسرار صلیب
 اند با ظاهر شمایل جلایل مایلند و زیدند و سپاهیان حضرت ایشان بروی اناس
 علی دین ملوکم طواف و گدافت در اوقات تنگسای و قح پهای از روی تو بر میوشیدند
 و بار از فضول تخلیه میکوشیدند که بایان هم چو آب خواهم تاخت و بدنیان قواعد
 توایم آشکار ساخت هم بزور قسی خواهم انداخت و ازین نوع کلام بعضی تکلیف
 نشاء عقل سوزانان برفت که بر کس پیشیا بران قوم است از شکفت انگشت
 تعجب زیر دندان عبرت می گرفت خلفای حضرت محذوم صاحب مغرانا نام او تیره
 عوام بجای خام بر خلاف خرد و صحت التزام برین حرف مطابقت داشته که تار
 بسا جزاوه استبایند و شود که در زمین ساینها است لیکن خدایش غیره با وجودی تلفت

می گفت تا خوش بنوزد پرده تجا و نیر و ندگان عالی که بجز محیط عقل و در بر هر چه تدبیر را
 بر زور تقدیم و ترجیح فرموده این بیت میفرمودند: بیت: بشیر یکتا ده تون
 گشت: برای شکر و شکرانی پشت: و خدا بخش را خوب می شناختند که حیادشمن
 زن مرید و بوج و نبد و درم و دنیا رو که به الطبع مستدیر لکبدر منقلب القلب بهر قول
 و عهد قرار و دار ندارد خاتون لگو که بر او غالبه نهایت عاقله بود در باره شوهر شاقه
 شده به حضور خداوندی که بسیار بخش اندک پذیر اند التماس خست که خبارت شوهرش
 مقتضای کرم و کرامت حضور شود پس اندر یای عنایت گشت ناز آرزویش را بسبب
 سیراب فرموده عبده اللطیف هر که در سلک خدا بر جناب والا اسلاک دارد مامور
 فرمودند که زنده آن عقیقه شریفه را از مکارم حضور مستطهر سازد اگر هستند عا دالتجا
 نماید بر فاقت که ام معتبر آن محذره ارسال صحت خدا بش نماید تا هم از سر کار همیشه جان
 است دانه همواره عصیان و طغیان: مصرع: هر کسی آنگه که لایق اوست
 از نیطرت نوید اشفاق برساند من ما اثر الکرامت خدا بخش تبارخ نوزدهم
 ماه رمضان سن یک هزار و صد چهارده چندی از داود پو تره که با او یک لفظ و یک
 معنی بودند مشورت کرد که شکر ماریچه بر سر رعایا سر کار تبه بیری فرستاده تجارت
 اموال خلق الله خوشدل ساخته و تقویت داده شود سر کردگان آنها را طلبیده همانند
 که آفرینش بستم ماه مذکور را اینجاست ساخته خوبا که بگنار در یای نشسته اند آن نماینده
 مردم را دشمناس واقف را همراه کرده که در نهایت شان باشند آن مول طبعان خدا

دشمن بالقبریه غیبی تا که برکنار سلطانزاده واقع است تا تحت لبر الوالی خلق بشد راجی ساخته
 در هر چه یافتند از زیور و زر در صورت حتی که گفتند دوم علی خیران در پانزدهم آشتی و بعضی از
 انبای جهان که ندین دارند و در میان و نه خدا شناسنده او نام بر قریه بخشا قاسمانی

که مرقد منوره فردا فی حضرت محکم الدین سیرانی طاب الله ثراه و جعل الخیرة مشواه
 در آنجا است رسید بسیار کس غصه ندان شاست افعال و شومی اعمال در مقبره مطهره
 داخل و غلاف فرار آنحضرت کشیده بی ابوی در زیدندان شیخ که در اصل باشد روح
 شریفش ازین جرات شان استنکافی عاید و از جناب حدیث مستند را بنویسند
 و مورد غضب گردیده و بنده که درین ایام بیگانه بود میان امان الله که مطهر خوارق عبادت
 است این واقعه مشاهده فرموده موجب استغفار بنده مقتضای لطفی که باین غریب داشته
 بیان نموداری + بیت + لطف حق با تو مسا می کند + چونکه از حد بقدری آید
 ابو الخیر سپهر نور محمد خان کهرانی در کبابی معتبر خود را بحضور حضرت صاحبزاده بهرام صولت
 در منای دولت دست داده پیغام داد که من از سلاطین یک پرورده حضور و از دل مودت
 تمسک و من حضور فیض نشورام در تقدیر که با جبار این طایفه با غیره مصدر الشهور
 مقهور نه فرد + شاه ی در میان کورانم + مصحفی در میان زنده یقان + چون
 طوطی هم نفس را خانم احمق ای اعلام دولت خداوندی از صدق خوانانم که نومی نظری
 با دیبای حضرت در صل و بهریتی با عدای دولت حاصل گردد اگر شاه شایسته و جل
 ناله دیوانه شده بمقابل مستعد شوند و سواران بخدمت بوجوبیت سواران با ریچه که بیار

که بشارت و بیات لب و ریاضت نامه اند باز داشتند انشاء الله فتح سرکار فیض مدام است
 حضرت صاحبزاده و مصاحبان کنگاش کرده آخر شب فداویان بسکراقبال هستند و
 جدال و قتال چون غازیان جانبازد مجاهدان کیه تا رودیدند از طرف مغرب لشکر ظفریکر
 تا بیره عزت خان و از سمت مشرق جمال خان کهرانی مع توبه ایلیکستان بوجان مستقل
 نشست احمد خان قمان تربی و بارگیران بهر کار همراه جماعت غارت گردان گرفته هر کسکه
 از اصل گرفتگان ماری که رحمت میرسد بیکطرف بشمیرند بجایان اسلام سرش از تن جدا
 و بر فور عازر درم بچشم وصل گردیدند برگاه بکنند و خوشید با هزار امید بر خوش شوق سوار شده
 بلا و سیرون ظلمت خاراسنگ و خطه شامی از افق خاور اراده تسخیر گیتی نمودند
 هر نظیر بر سیر بر سبب فیروز ارتقا بفرموده بعلامات فیروزی نگاره جلالت نواخته
 بزم دشمن کشتی توجیه ساخته خدایش کفار ماردار یکدسته حضرت مخدوم صاحب مع فوج
 اتفاتی دسته دیگر از مکان بر بسته و با او با سنگ بسته و توای خسته در برابر صف هایت انچه از
 بدوق زنی و سب فکری دستیزد او نیز در چکلش مثل ریشتر از مکان آنها بود تیر گشته یوم
 اقیامت انجمنه ز غبار خاک دود و باروت با همان تیره رنگ در انجمنه بیت
 زشم سواران در ان بین دشت زمین شرس شده آسمان گشت هشت به شان قیامت
 دوار گیرد علامات ریشتر از قتل و نیز تفسیر یافت که تقبر بر در نیاید آخر حضرت مخدوم صاحب
 بر قدر کشتگان بود یک حله زور آوردند دست بشمیرند جل کشتانند لاکن محاسن
 شان توبه ادعا که کهرانیان که یک ملک ستیزد یاکوه تشبار بر پانچین و تو قیر بودند

اتفاق افتاد تو ب زن اینطرف بد طولی نمود گوله باشل تراله بخیطار بر جسم کفار می بارید
 کمال ابن کنین علاج که بساعت آسمانی چند روز رفت و کامرانی یافته درین کمال بسیار
 مسکرت مخدوم صاحب منظر اسما رتبه ها گشته کمال تهور بر سر تو پ تاخته دم ز زبان سخن
 او از اقبال خباب عالی گوله تو پ بر تعلقش رسید در ز پشت زین غلیظ و بنجاک و خون
 و مرغ روشش بشاخ خا خرو ب جنم برید و با نظرف قیصر خان کمرانی سپهر خیر خان را
 بنهوق بگردن خرد و بیقیا و مرد در غوت روح بفرودس برد و دیگر بهادران طرفین بسیار
 جان تمقاضی اجل سپردند و تاریخ نسبت و یکم ماه رمضان سن کبیر اردو صد چهارده گشتید
 مهرد مهر ایتخ کوه خوب بگرشکافتند و ضحاک از او صفت سیاه چهره شب بر سوخته
 مخالفان بکنده دندان نمانند بد عروس ز سره شمال فتح و فروری دوزیر لوی دوست
 حضرت بهرام صولت دیده نقاب حجاب از رخ کشید کفره فخره دست و پا از خود کم خست
 بعضی از عدم استقرار فرار و زید ه بیمار دار رسیدند شتران و اسبان مار بچهار انگران
 سر کار بیار غصبه ند و اکثری اسرا بریدند و اسب و نخس نشان بر خاک خون کشیدند
 و این شارت بمساح احوال شبها شب فایز و شلق و شاید با نه فتح بهر جا سمع فرود لویا
 و پیش با اعدا گردید و حضرت صاحب خراوه و همه ایمان مکت بعد حصول فتح مشرف
 استانه دولت شده سعادت کورنش یافته بخلع خا خره مغز و میایی ز خدایش گراه مستلزم
 تبای صاحب خراوه و اصد شش میر محمد خان میز و دلو پوتره با خود بر داشته به بیکانیر بود
 در اجنادان درود صاحب خراوه و ملا نسب با هم و خوارین بی شرم و خامت نشان را فور

قور عظیم دست از استقبال و تعظیم و مدارت و تحمیم هیچ درین نداشت و خداش بدستور
 ز پس دیوار خوبی قلعه ارک و ایر و صاخراده هم در خمیر زیر سایه کنار فرود آوردند که همیشه
 نخل و کله کلی مرغان فاخته در روز شکار بسیار خسته و گاهی دنبال آسمان بجز اینها افتند و اکثر
 شب با هزاران سمن خمال سمن ساق حوز تراوی پری نهاد و جادو گاه و لفریب رخسار این
 می نمودند درین امر شکر منی بطبع راجه کرده و با وجود کفر مستکرم شده در آنک ایام از
 صاخراده استکرامی و استکافی پیش عاید و نظیر استقامت و استقامتی در آن میدید و در
 احوال شبانه روزی اش استکفانی می درزید و نوای خارج آفتاب صدای غیر موزون
 از خمیر بی قانون و مضراب چکشیند و لنگ و لنگ میشد رسیدن صاخراده
 و احدش حضور اقای خویش و پراکنده کی شکر راجه رعوت است
 و ماموری محمد نصیر خان بمقابل آن بدین نیرمیت آن فی
 دهم درین سال بخت فلک نیرمیت اقتضای آن نمود که راجه بیکایر اگر چه در آینه
 منفه اندر دی خیر ندیده لکن باستبداد استبداد شده اودارد و با بر حدیث بعضی
 عمل نموده در اطمینان نایره فساد متوجه باشیم در صورت شر و شور او که سه طین
 تیار و کمل کرده ایم سواران باز گیرد خود سپه جره طرار طیار داشته ایم باختراف
 روز مسلوک سلوک نیرمیت او را در انوشش خواهیم نهاد و خطوط در سائل بطرف بنده
 مصنف این اقبال نامه که در آنوقت به بیکایر بود نویسیم و بدست آدم چته در تعظیم
 فرود اگر بر مردم نیاید جواب من و تیغ میدان انرا سیاب به نیاید علی

نه لاله نعت رای او در حضورنده راجع خریطه مهسله امی راجه و برداشته که همت کاشانه
 بسر خزاری نیده ارسال فرمودند و نیده تا این وقت که یکوضع در صورت حصول گفتگو
 می نمود الحال لامحالہ مستلزم آن شده که بعرجت گفت شنود و محاکات و مبالغات
 نموده شود و ایند اتمیدات و تعقیبات و ترغیبات و تهیدیت بکار آئیند و رنگها
 متلو نه و نخته سواشی هذکور را از قبل راجه بوکالت خد بخش و طالب خان غیره بر قدر
 داده پوتره که در بها و پور بود و بطریق مجابت همراه نیده و حضور فاضل النور روان
 مگردیدند صاحبزاده در بخش باقتضای سوره مزاج و کثرت رغبت بزناد عدم تکلیف
 که طبع راجه از خود منقص چشم آگین ساخته بود شوریده وارد جیلگیر ذرا دل مولراج
 که مرد کهن سال در شرف ضای خاطر قدسی حضور فرموده حال استقبال میدیست بر خدی که
 تعلیم و داد بخش نیاسب نمود لکن دل صاحبزاده در آنجا از او با همت تکلیف نیافت
 برگشته پیش فاضل خان بر خانی که خسر صاحبزاده مشارالیه بودند آن ناحی تشنگ
 نا خدا ترس بیچ نوع سنگ ناموس الموطوبه داشته صاحبزاده موصوف او را کجا ه
 انداخته حضور آقای سبائید و حضرت دقیقه فهم باریک بین شیوخ انجیر گت نالایم از آن
 خدا فراموش بهتر ندانستند لکن از تائید اقبال ابر اتصال نصیه نمودی شکرانه
 جناب داب یگانه گردیدند که بیرون ماندن صاحبزاده دور بر گردیدن موافق
 نام و ناموری حضور نبود چونکه او فرزند مصدرا فعال نامجو ار شده بودند و در مجلس قیاط
 کشیدند نیده و دکیل راجه و خد بخش غیره که مشرف در دولت شده سعادت کورنش

کورنش دریا فیم حضرت دریا دل اصناف پرورش و آلات نوایش فرمودند تا کن چون
 سواهی شاه رخه بخش که برود نیز له نفس شیطان اند و افعال در اعمال شان همه خوابنا
 و بود خست از حلیت و بد خوابی شان مگوش نشسته نقش تصادقت در سواهی شاه رخه بخش
 با وجودیکه گنج مرلود گوهر مقصود ازین دریا دل در خریطه امید شان حاصل می آید با نیت
 برگشت و چون بلا دست راجه پوستند به بیت به نیا خوب صورت مشرع داد
 که به مرد در روی نیکی مباد و به هر صانع خیر خوبی در لباس شرارت و عوض غم آوردند
 در راجه ما فهم باز تبارک افتاده که تحت سست عهد و خلی نفع و ضرر نیت چند ایام
 در سر انجام سامان محاربه مانده آخر نیای بران شده که سواهی شاه و طالب خان سر و خانه
 جمعیت پریشان کفار بدان ایشان که در جهالت و بطالت چون شیاطین و انبیا
 جان بودند و در دین کفر معروف تر باره و خدا بخش خدازده بار و دری کلان طاعت
 کا فران اسلام دشمنان بخیال بد و اندیشه قدان از راه چهر کمر مستعد از سر کار بیخ
 این خبر و اخبار تدبیری سنجیدند که انشاء الله تعالی بحین صلاح و سرباهی بر قسم سامان
 و مار از کفار تا بکار اشرار بر آورده شود شکر خوبی و محمد نصیر خان کوریج که سیف
 سلول سو که دشمن شکنی در معقول مسلک عدو فکلی بود حکم مبرم صادر گردید که در
 جاگیر خود با خجاج و ما که هر گونه اسباب مجاوله و بر نوع آلات متقا به بیاید و پناه
 دستگیر امر ثانی باشند و عظمت خان بشه هزار لشکر جوار از داود پوتره بند دق زن
 تو احد که در ح پیش ملام مصطفی و عبدالله خان در خانچه او ان خود اسپه نامبر که بعلوه

بر آنی نشسته از احوال فاسدان ترهاره خبر گرفته بروقت تحریک شکن مخالفان بدین
 بے وطن باشند این سرگروه با حسب الامر مراد مخالف رسیده سکندری کشته ضوابط پاس
 و چون را این کشته نگذرد گماشتگان در پیش راه جهان آراء صواب نما ان سکندرا رسطو
 مشن حکم مهربانی شطرنج داشتند بر که ان محرک بالفعل تحریک سپی پشتری فنیلی ده
 در کسکه پیاده یا فرزین نام نهد و یا از پیاده کار وزیر و یا وزیر را خدمت پیاده فرماید
 همه مطلع و محکوم بودند و احدی را بیان نرد که با سها مفروضی موسوم اند یار که عدول
 و مجال تجاوز بود سیما ان مستبصر منیر در ششیر شبت پس خبر کرد دقیقه از دقیق
 فرم و تیر فرود نگه اشتی و شب در معاطه روز نپداشتی و فرج مقدمات علی را راحت
 و فرج انگاشتی و فرج حفظ ملک و دشمن گدازی از داخل مقدم دشتی علی بود بصورت
 تمثال شبر و فرشته مصور حسن اصور بیت در شبر و پوشش آید آفتاب
 فهم کن دالقه اعلم با صواب ۱۲۱۵ تبارتخ و هم ماه شوال سنه پنجم اردو صد
 بانزده در حضور خبر آوردند که دشمنان سوخته آخر سیه روز و اعدا خانه خراب خانه
 سوزانده برانند که ایغار نموده در کناره سنده و چول که مال شتران بشمار از علیا
 سرکار میجو و طی ساخته میرند ما ندم از خباب استطاب خدو نذی شتر سوار صیبا
 شتاب مقرر و نشان قصا تو امان چون حکم قدر مقدر نازل گردید که مخالفان
 این کوجبارت را که سرمایه خسارت آنهاست اندیشیده و اعیان فاسد دارند
 عفت خان عبد الله خان غافل نمائند و تا توانند مخالفان را سیرای سائند و فرمان

و فرمان که بفرمان برداران رسیده مسلک کنگاش متعقد گردید و تا که مشورت یکسو شود
 درنده اوسلک بطهور بپونذندان یا چون طبعان دویده اشتدرار روانه از حدود قریات
 مردم نکتر بچه سواد نور پوز تاخته رحمت ساختند از ما مورین عبداللہ خان دہر و غلام
 مصطفی کہ جوانان دلاورد شجاعان بہادرانذ مع یکصد سبت سوار کذاک سفاک بیباک
 بجلت سبکتانی کرہ بر سران گروہ بی شکوہ انبوہ چون برق بر فرس نشان بوند و داو
 پرتہ با بخیال سناقت در امر تعاقب و مبارزت تہاون و زریدہ و سبت سواران
 سواران خان محمد خان اوان عنان در زیدند لیکن شان ایت کم من فیتہ قلیتہ
 غلبت فستہ کثیرتہ باذن اللہ بطہوری کہ اقبال حضرت مقبل کہ قبول جناب حمدیہ اند
 شکر نگاری نمود کہ بمی و ترسی در قلوب مدعیان افزود گمان بردند کہ شکر عظیمت
 و غیر العاقبتان از جوش تہور و آشی مفرد قد را یکہ کردہ رہ بخت کونند بہادران لشکر
 فیروز مند اول دیدند کہ احد عشر سوار چوکی از شکر تیاقی و نہ ساربان در راہ مقبول افتاد
 آتش غضب اینہا بشتعال آمد مانند شعلہ در خس و خاشاک شیمان ہولناک زدہ است
 و ضعیف بیکار از وجود کفار بیکار پاک فتند جنگ شدید و اویرش عنید پید آمد آخر مال
 کہ در کل مستخلص از دست متغصبان و تغلبان مابان باغالی چرا گاہ خود بمیانگان پوشتند
 در عین کشتش و کوشش گولہ بندوق بعید اللہ خان متصل کتف راست از جانب لہی رسیده
 بطرف چنی بدرفت در خم شمشیر سابق بای راست اورسید و دو گولی بگردان و این
 زیر سوی یال در خرید فضل خان دہر و موافقان و یک بلوچ دیگر از دفعہ عبداللہ خان

شهید و شه کس مجروح و از دفعات دیگر شش نفر زخمی و یک آدم مقتول و از معاندین
 نه کس جدا البواپوستند و پانزده تن زخمی با غلیظه برگرفته بشمان میدان مصفا
 گذارشته نظر است و دیگر رفته مکان شان نبود که میت با برادرند و یا مجروحان نقل کردند
 خد بخش خدا فراموش با با بلا بر دوش که بگفتی بر شان لشکر نمایان از سپاه با
 بنه وستان بطریق عین با ایش نشان و سوران شکبان گگ برشت خاک نشان
 رو دیگر جماعت کفره ماروایان در تو امان در معتبران را چه مستکبر شیطان براه چهره
 اول بر سر قلعه سرکار کاسمی سردار که المودت و المشهور و لهر جلوریز و مصدر محاصره آید
 رویدند و فتح قلعه که فی الواقع است و ابواب خیر است بجان کشید قلعه کمان
 از صیانت و حصانت قاصریا ده از شب خون چون مرغان جنگی با هم بوستن در در
 رسید با تیغ بکمال و سنان متعاضت شکستن درین کردند لیکن محاصره شده است و متداد
 کشید و عاقبتی از سرکار رسید و آذوقه از قسم لغیون و تبا که کم گردید لاچار امان طلبیدند
 و این خبر ناخوش بسیار رسید القصد لشکر مقهور را چه مذکور بعد خد قلعه سردار که
 و قلعه پر لره از عار با بیان و کمر انیان گرفته قلعه میر که بست آورده به نظر خیر بود
 و پیام که متعرض نشدند که غنی محمد جان فی الجمله نجاران سازش شد صلاح امر فلاح
 خیر صلح عالم مقتضی است که حضرت صاحبزاده ظفر گزین صد نشین بسند جلالت و تمکین
 محمد عبداللہ خان که فتح و فیروزی بر اعدای اهل است ملازم رکابش و فتح پر دشمنان
 چون عنان کیران بست انجاب است سبیل از پیشانی شجاع که مخالفان به خواه را

به خواه را در دم مثل ولایت با قنای میرساند بدین هم متوجه شش فتح محمد غوری که تازه
 درین باغ اجلال نشود نامی یافت و گسائین بهار جی و صبه تیره مل که معتبر مقصدی خازن
 معتد سرکار اند و سلطان بکپی و سربلان که کمال شده اند و سوگن عساکر لازم و جاگیر
 خوار که بسیار در ظل لوی فلک فرسای فراسم آمده بودند بر کاسب ایشان روانه و ملاله
 سلامت می که بوکالت ملتان و نگاهداشت نگرناسته جوان خوش سپ خوش نشان
 و همتان رستم توان مقرر است سیاهی گران لازم کرده ارسال جناب بیگان نمود
 و حافظ محمد عظیم خان ولد محمد سعد الله خان افغان نابی که مناسحت حاکم قدری صاحب
 جینه دار در ملتان شده جاگیر منصب از پیشکامش سلطنت حاصل شدت و میر صاحب
 توقیر و شناس شاه دوم لفظ نندگان ارفع میکت با جلیسوار جبار بوی سیاه
 یک هزار روپیه متوصل سرکار گردیده حضور حضرت صاحبزاده فریدون فرسید و
 مرکب اقبال تا قرابت جاگیرت داد و بر ترا الی عمل سوانا مصمم و لیکن شورت حضرت
 عقل مصوران بود که با شکی تهاض ریایات نظریات عمل آید که جناب سرابا حرم
 و تیر بود قدم تسلط بر عت بلا تهل و مال نمی نهاد که کسی از ابرو در میان یک فلک
 اقبال است که احدی تاب تفاوتش نیارد و محمد نصیر خان که مقدمه بخش مشون منض
 مشون است عملت ساخته بدون اذن قدم جرات پیش گذشت درین سخی انده گان
 بایون بواب اقرب زنده شسته ز قوه دستخط مبارک بهت اعزاز و تهنیم در بگاشت
 که سوادش بعینه لفظاً و درین کتاب ثبت شده سواد رفوه دستخط صاحب

حضرت خانصاحب جس اللہ تعالیٰ دوست یزید یک محمد نصیر خان در حفظ
 اہی بودہ باشد رتو در عریضہ گسامن کہ نوشتہ بودند رسید آنچه نوشتہ بود کہ بفضلہ تعالیٰ
 لشکر عہدہ شمارت شکر مقہورہ چہار چندہ مقدمہ سوای جنگ کوتاہی نیکو دازد فرت
 شکر الحمد للہ والمثلثہ و آنچه نوشتہ کہ مقدمہ سوای جنگ کوتاہی نیکو دواگر جنگ مقدر
 است و یا صلح این امر از دست مانند گانعالی بیرون است بدست مالک قضا و قدرت
 مگر شمار لازم کہ موافق در سودہ بخترت یلہ صلوۃ والسلام کہ ہزار جان فدائے
 نام گرمسیت اعمال نماید کہ تنہای تقای دشمن نکتہ و اگر طاقات دشمن شود پابرجا
 دارند کہ بہشت زیر سایہ شمشیر شما است در آخر جلدی جنگ کہ کسی بدل شما انداختہ
 این شیطان دشمن است اگر از تنگی سفر نوشتہ این مراد دشمن است کہ از ہر جا کہ سر
 بر آوردہ اند این کوچ لعل سوزانرا مرضی بنود از ما پرسیدند بفضلہ مالک بدیم سخ
 نیکو دیم لیکن بقدر نا امید نیستیم این جلدی ہاشما اگر صلی می بود وصل دگر خیال
 جنگ میداشتہ غنی محمد را دیدام می آوردند و انظرف رفتن نمیدادند و طبیعتی را بہر طور
 بسوگ می آوردند و کار داران مبارک پور شرقیہ بہ بید کی سید عین مخالفان میولیند
 معرفت محمد جمال خان یا دیگر بدست می آوردند ما امید نیستیم کہ خیال چلبہانودہ اند
 بہر طور بر اوران مارا عزیزان نہ یکایک بہنار از جنگ تخریب و ان بیدران با عیال
 در نظر ان ہم نگردہ اند خیال دانای انہا کند کہ بر اوران سہم ہم کند نہ وہ اندو شک
 و شک ہم بدست آوردہ اند بطرف انہا کار کردار انہا قیاس نمودہ کار نہ باشند

باشند باقی حقیقت رو برو انشاء الله تعالی گفته خواهد شد که دستا نه است الله معنا
 و معکم و السلام و انما فی این مملکت که همه تربیت یافته حضرت سکندر شان و افلاطون
 فطرت و سرپا حضرت و همه است و سر اصلحت اند موافق راهی حکمت پیر آن لقمان
 زمان در اندک ایام و آوازه شکست استخوان برادران داود پوترا رواندشته با صلاح
 و تقسیم و تنهید و تالیف و وعد و وعید قلوب خرمین برادری بدست آوردند که تقاب
 اکثر گزندگان و منحرفان در کشته نشیر بویای لست در آند اول فور عساکر منصور ابا
 نوح صیبن را شکست میداشت مهند اندامت مرکز و کان الواس در بریدن انبیا شریف
 عتبه بوس جناب حضرت صاحبزاده و فرخی در قبال مانوس مگردا عینه نه بخش خدازد و
 و کفار ماردار دل پر مرده قوالب فرسوده خرد شکست خود طفر بود تا مکان در علم
 افزا زکشت در نیوقت سید عاشور علی کتبان ملین راجه بوس سرشت که جریده فساد
 در استبداد و رافه است است از رفاقت کفر بجهت اسلام درین سرکار که مرکز دایره
 وین است بر کار دار دور ساخته لطوف لطافت حضور گردید هم بلام سنگ پور بیه که
 کتبان ملین دیگر بود بحمل المین عنایت جناب خدوندی استساک و رزیدند گاشته
 که دین برور اسلام برست ز ریشیت تیغ بدست دارند برگاه شکر نگاری عقل صلاح
 بین و حجة تا بند جناب رب العالمین سید المرسلین علیه الصلوٰة و السلام جمیع مسلمین را
 از ادیت و منقضت کینف حمایت کشیدند از شکست استخوان اخوان طهمیان گزیدند
 تخریب کفار و ببا و با نیا شمر حسابی از تیغ تو اب بشمار اند شیده بصا خردده برام

صورت اجازت بخشیدند و الدین بنوا و سایر دو جا به افی سبیل است با ما هم در غنیمت
 در حبه عذرا و اولک هم الفایز و کنی بر قدم که در سبیل عزرا خواهند گذشت
 و بر دنیا و دورم که در طریق جهاد صرف خواهند خست انشاء الله تعالی مقبول جاب صدقه
 و درجات ثواب این مستثنی جاب حدیث خواهد شد شکر سرکار در مکان در نزول حضرت
 لکن چون فتح بدو ال رکاب حضرت صاحبزاده پیوندا ره اند باید که فی الفور بر سر موریا
 سایه اقبال اندازند تا در سبیل فیروزگی که از جمله نظام بر آورده مشتاق مباشرة
 این داماد است فی بحال رسد بیت با ایشان خواهد داد حضرت صاحبزاده حسب حکم
 ملی نعمت خود در رکاب سعادت پای تابون نهاده بجا دله فریق بهوش کفرش نگاه
 کوشش ترک اندیش ضلالت نبوش متوجه در نبل در شمارد جوه امداد و نهار آرام
 عزاد و جهاد کرده دست فضل و قتل چنانکه باید کشانند دولت است که توفیق بی
 باد شالی بشود و صورت انکه بیت نامتسای بی ان کافل صاحبزاده بخت مصور که در دست
 ستاره طالعش اطلوعی زاید بود و ما در دیش او در منزل عربی و او بی فایق بجز
 در دو میمنت بود ایشان پشت استقلال انجا لغان غرور شکست و غان جو صله شان
 دست اسکان رفت بجزرت صاحبزاده رو اتجا آورده التماس ساخته که شکر را
 بی مایه سبر ایا افلاس بوم سایه نبیلی سامان بی پیرایه و اید رحمت و طلت دارند
 لکن غریب راه شان در دست نیست بزنگ ناموس دست نشانده و در گرداب
 در مضطرب بحر غریق مانده نرویی تردد و ندرای تمکن عسرت مفرطه دشمن جانستان

ستان او شان است و کربت عوبت عدو جان ان بی ایمان و خدایان دشمن
 زیاده از همه حیران این سخن و درین رو بکار و بشکن حوصله سوز خردن چاره رفتن
 دار و دونه راهی و نه توفیقی و نه دستگاری در صورت حضرت خدایگان جهان پناه
 بطرف و کرمیت عذر خواهه تقاضیه مستمندان احوال تباہ کرد و ملتس این جاه اول سیاه
 چون در پیشگاه غر و جاه حضرت بگذر شکوه جم کلاه رسید فرمودند که مابده خطایش
 عذر یوش ایم + بیعت + جوید میجوید که ایان صفاوت + هم جو خوبان کاینه جوید
 سوات + با فضل خدا جلشانه مانده بنده بیاب کربایی ایی ذائب تابع بارگاه
 حضرت رسالت پناهی + شکر + ایتان رسول الله در عدنی + فالعفو
 عذر رسول الله مقبول + و ایتان عذر رسول الله معتذرا + و ایتان عذر رسول
 الله مقبول + ماسینه عذرت کسی ابدست روشکته ایم در و آرزوی احدی را
 بطایچه طامت تخته + بیعت + ما بکل کردیم باری آنچه با ما کرده اند + و ایتان
 نفقه مساکین ذرا و مساکین صوابست بانای که در مقابله آن بید و تسان ماوند
 نوشتند که بد آنچه مناسب شان حضور در پیشیت رسانند و ان بچارگان بدست
 سرشت را دیرنه نهند و سرعت بر خست افرات اوج اوطان شان گردند بکار این
 اوصاف جمیل و خلاق جلیله مختص بذات مبارک بود القصد گمشکان جناب
 خدایگان از همه جهت مسامت ان منافقین که شیدند و ان گروه بی شکوه با تمام رنج
 و انبوه خائب خاسر برگشتند تاریخ چهار و بیستم ماه صفر سنه ۱۳۱۶ بکهار و دصد شانه زده

بوکت عظمت کوکب حضرت صاحبزاده فلک منزلت کیوان صفت بعد از خداست حکام
 قلوب در پویش و فرخی سعاد و در شهر بلا و قلوب رعایا عامه و خواص از غموم و انتظار
 خلاص این سرکار که مجاور سعادت و مناصب بیکانه و مردم با اختصاصت بغیض احوال
 اشخاص با اخلص گردید حضرت نور دیده جهان دیده و سر نور دیده خود را از کمال شفقت
 در جبار بوسیده نذرده همیشه از عملا در تقابختیدند به بیت به مدارد پیر هیچ
 بابسته تر به زوزند شایسته شایسته تر به درین سن میر علم خان افغان نورس
 عابره نالیه دیره غازیخان بر دوشه بجهول قسم نظامت از دربار باو شاهی از دیره
 نذکور چون مردم صاحب غم و در زرم خسی غم و دشت بود و محال ریاست علم و است
 بلند ساخته بود خیالات در سر انداخت و هم در خیر عهده عبدالصمد خان افغان
 با روزی سپهر شاه محمد مسطور جاگیر خوار دایره دین بیاه طاب الله شراه و جعل الخیر مشواه
 رقم ایالت صوبه پستان سپهر فزازی او که عین سر عکس میشد در قعات و خطبها
 باسم مبارک حضرت جهان اقبال و تبام نوب محمد خان اقلقب سپهر مند خان با علم کبھی
 شمالی در میر علم خان مرقوم حاصل آورده دارد دایره موصوفه و از آنجا تبرک سایان
 محاربه و محاصره قتلان کوشیده نقله دین پور فایز و نیای سنا و دشت از طریق تازه
 نهاد حضرت فریدون فرا فلاطون سپهر مطاب الله دستخط و در تجا به رعبه الصمد تمام متاع
 مرتج بر نکاشت که حضرت عالم نعت بر گاه با و اعانتی فرموده پستان با از تصرف
 نواب محمد مظفر خان بهادر صمد بر حکم تخلص در قبض عبدالصمد خان فرماید قلوب خائنه

خانکر او بجزور مثل برید و تحفه خواهد داد لاله سلامت برای که دکالت از قبل جناب او ندی نمیدست
 نواب حاضر بود نواب الشش نیا و همیشه بیگانه اورامع منشی بچهره با لعل که مشیر منشی مصاب
 و مختار باد قاریل گو یا ایک چشم یا پیر این تن نواب عالیست ارسال حضور حضرت امای
 فرمود که هر دوزیر که بوشمند آمده حسن تقریر و ابلاغ تدبیر تنگ نواب عالی بدین حضور
 انداخته ابلاغ ساخته که تا بیدایمی جل نضره ذبت عالی بهترین حرف قلم قدس و خوشترین
 نقش لوح ارادت و مقصای کمال حدیث نفتاح ابواب بر امور این ملک اهمیت
 کلید فتح کار شکل افتاد + قضا در قبضه امکان تو داد + و مهند از بد و منشی
 اتحادی که نواب صاحب ذرات مبارک حضور ذرات عمل لصفات در نواب صاحب
 اظهر من شمس که منزله محمی حکم دیک می رود حکم می است در عهد احمد شیراز پدرش
 شاه محمد چه خیر آمده که ازین توقع توان داشت + بیت + اصل بد در خطا خطا نکند
 برگبر کسی وفا نکند + نبدگان عالی مجلس مشاوره منعقد فرموده بعد کنکاش ای عالم از کسی
 بران تقسیم یافت که اعانت نواب صاحب صفد جنگ بهادر هر چه با داد با ذکر شود
 اگر چه مباشرت در موافقت نواب منقضت حکم باد شامیت نیا بر این منشی چون ام
 سوهین محمد خان حابانی و عبداللہ خان طیبانی بابک هزار سوار و پیاده چیده برگزیده
 تعیین بجا دست نواب عالی در دهعت عبدالصمد کردید و میر علم خان که مستعد است عبدالصمد
 دینویت که لشکری فرستاده باورضین شود عبداللہ خان دهر و فیض اللہ پسر امام الدین
 الکن بچهار هزار سپاهیا بابک است با اعتبار بجا فطنت گذر جات در با چسند منصوب

که در قریه سادات سرود و بعد از آن شایسته نگذارند که یک سوار یا خری از خراسان
 باین کنار بگذرد و در سیاهی دار الضرب بجا و لیور و نقد کهرام علی
 در حاکمیت میر فتح علی خان چون پیش ازین در بهادر پور محال دار الضرب مقرر نبود
 صلاح دولت اقتضای آن کرد که بجناب ارفع محمود شاهی گذارش ساخته است تا اجازه نموده
 شود پیشانیان عظیم ایشان ارشاد شد که در خصوص عریضه جناب شاه محمود و مفاد عریضه
 سرور فتح خان الملقب بشاه به دست محمد خان نویسنده هرگاه نوشته حضور به پیشگاه حضرت
 بادشاه رسید رقم اجازت صادر گردید که در وجه اشرفی با درو پیه با سکه های یون محمود
 مزین و از طرف ثانی هم دارالسرور بهادر پور مسکوک شود ذات ملکی صفات خداوندی
 که چون دریا عظم عظمت حوصله موصوف اند و بر دقت در تدبیر مملکت تجویز شورت
 دولت روز افزون متوجه روزی آن سکندر از سلطنت در خلوت خاشاک گسار
 بهارجی و کهرام علی در حضور دست او بسته از هر در مطالعه مصالح ملکی مالی سخن بر رفت
 تا که حدیث شرارت سرور فانیان و منافقت بعضی جابانیاں و مصداقت دیگر
 موافقت یکی و منافقت این دیگری بیان آمد در نیاب سخن بطول رفت و کهرام علی
 که متوجه نظام امور ضلع شرقی بود درین لفظ خندگانهالی او را غمی طلب معاتب
 داشتند اتفاقاً بواسطه قصدا حاجتی خود بنفس نفس برخواستند و گمانین و کهرام شسته
 مانند جبار اقد بول که کلوع استنی گرفته بنا بر تمیل تطبیر و سبک آن خلوت تمام داشتند
 درین هنگام گمانین از راه صفای ارادت کهرام گفت که چرا تدبیر نمیکنی بصلحی نهی از پیشی

اندیشی که معاطله داد و پرتزه پاکیطرف و کیودمو او شورش بر روزه تسکینی یا نبه کبرام
 کلام نمود که گساین تو میدانی که خانصاحب یک شیرسیت درنده آدم حوارویا کیمبر
 فیل آزار هرگاه از روی کار فارغ شود و ائمه که کسی را نگذارد و سر مردم را بنا بر حقیر البته
 چنان خار و که دیگر تا قیامت سر از کج عدم بزدار و آن بی سعادت شقی که زبانش
 از کام ناکامی کشیده باد و در پرورد جهان سیاهی روشنی پذیرا بد جبر انکفت که بهمان
 است فیض آثار و ابریت در بار و فرشته است نظام عالم نامور و یا عقل عاشقیت
 بصورت انسان تمثیل مشهور بهمانان کور باطن را با وجود فرست و ذکا حالت خود
 از ابتدا فراموش شده یا ادا بر ظلمت و تاریک و هر دو را ننگ سیاه کرده حضرت ابو یوسف
 عالم این مکالمه را بنامه علیا بلا واسطه مسامحه فرموده در آنوقت از ارباب سنج و را
 بر روز ندانند لیکن از پس عزم و مال اندیشی در کشته شده تقریب بعضی او در عظیم استور
 معرفت او است قلوبی مالی فرساده فتح مخموری در عقبتش ار سالک استند که آن
 جنت برشت فاسد الاصل بر تاریخ نستم ماه ربیع الاول سن یک هزار و صد شانزده
 در مشکو به نهب کشید که چندی مسلسل و مطوق و من بعد بسلسله پاپو و در برادرزادگان
 او محمد یار و احمد یار سپران کوه که هر دو گوشواره حسن و ملاحظت بودند بنامت آن حضرت
 در قلوب مبارک پور شرقیه مقید گردیدند و هم میر احمد خان برادر کفایت خان منشی باشی
 سلاطین در آنی که در ولایت خراسان صدر نشین ساده انتا بود در تفرقه قوام
 سلطنت پهلوی گزیده با قصبی حدود هندوستان رسیده معاش بسرمی کرد و باز اخبار

افتخار بر او شنیده تقاضای حب الوطن من الایمان و اشتیاق دیدن جوانان
 و خلایق معاد و این ملک بست بیستم شهر رمضان ۱۲۱۶ صدر بحالست حضرت خدایگان
 سر بایه فیضان بهره اندوخت و جناب خداوند قدر در آن شبستان آیدش نور شمع مکارم
 مثل روز افروخت و غرمت ~~بگذار~~ پشه با و غار بست پاک فریب اند نبضت بر آفتوس
 دل فریب که مصمم و آتند میر احمد خان را از روی لطف بی محبت ساخته رتبه اش را به هم
 برافروشتند یک فیلیاده مع بچه شیر خوار همراه شارا لیه بود که بر کس کوچکی فیل بچه دیکر
 پستان مادرش دیده عبرت می درزید و آن فیل بچه با طفلان بازیچه میکرد و میوه
 دانه و شیرینی از دکانین بازار دویده می برود و همه را از نمایش فرحتی و سباط می افروزد
 آنرا در شهر چه پور گدشته و هرگاه آن کنخیر و تمین در سنگار گاه پشته بهکری چون
 رستم بر رخسار خارا شکن مغزم صید گور و گوزن سوار شده بنده و ق رعد صد آزار اله کن
 بدست گرفته باز دوجه و شامین را در سوار دادند و ایات به روان شد بر هوا
 باز سبک بر جهان شد عالی از کبک و کبوتر به زوراج و تدر و تندی تیر
 کشیده باز در چنگال خورنیز به چون بسقچه که بر سرد راهه دو پشته بود رسیده نه آجا
 باین شده بر سقچه بالا آند و فرودند که مردم سوار و پیاده علی نه اسم صفت بسته بطور
 قرعه از طرف مقابل جانوران صید گاه را برانند هر چند ماورین سعی کرده مشکور
 نقتاد و یک جانور از آن صید اندا و خود بدولت بکیل بر نوع بر صوف اوصاف
 اند بفرس در یافتند که فی الواقع شیری در اینجا همیشه جاگزیده که چهار پایان ریزه

ریزه از بهت آن رسیده اند حکمتش که بشیر را از آن سر آتش دهند چون آتش خشک
 و تر میشد و گرفت ماده شیری از مخزن خارجست بر حسب نبدگان عالی احتیاط از ترس
 آتش از سقچه فرود آمده بر اسب سوار شد ماده شیری بمقابله و محاذات بریده تر تنگ
 رسید حضرت قدر دست نبدون در پشت بسته سرداوند که چون تیر قضای خطا بر پشانی
 خورد فی الفور نبدون تانی که برکت شیر آمد نوره کرده آتش میشد از آتش تنگ سهل
 پنداشته برگشت و در نشیبی که بشیر آب دریا در آن میرفت و اکنون که دریا گشته است
 دور رفته در این مثل رودخانه خشک است بی اختیار بر حسب وقتاده اصوات مختلف
 می کرد و حضرت شیر سگ را چون خورشید بر جاسد که عبارت از خمیه سرفی صمیمه باشد
 تحویل فرمودند هر گاه از خواب بیدار شود بیدار خود بیدار شد نه مسامع علیا
 رسید که در کس داد و پو تره مستعد و استینان نیامند که شیر ماده مجروح بر کنار رودخانه
 خصه آواز نیاید اگر ارشاد باشد بروند و بکشند نبدگان عالی نام شان پرسیدند چون
 همه دان سراپا عقل متیز اند فهمیده که اینها از رفیقان خدا بخش معرفانی اند و در
 رو بکار است مصدر شرارت و فساد بوده اند بمقابله اینها بشیر مقتضای صلاح است
 از هر طرف که گشته شود و سر کار است فرمان فرمودند که بروند و شیر را بزنده حساب
 عالی رفتند و سران شیر گرفتند و با دو چار گشتند شیر بر خاست و یکی از این جوانان
 به پنج کشیده خورد ساخت و جان زیر انداخت که فرود بر بخیزد تا بغدای قیامت
 هم دو یک شیر مکر زده قالب بشیر از وحش برود و خست از سگ که معاودت فرمودند